

فصلنامه علمی - تخصصی دُر ذری (ادبیات غنایی، عرفانی)
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد
سال پنجم، شماره چهاردهم، بهار ۱۳۹۴، ص. ۵۵-۶۶

بررسی شیوه «واسوخت» در غزلیات سعدی

عبدالرضا مدرس زاده^۱

چکیده

بی شک عصاره سخن سعدی در غزلیات، چیزی جز نکوداشت معشوق و او را وصف کردن و به نیکی یاد کردن نیست و این ویژگی‌ها آن قدر در شعر شاعر برجسته‌اند که موضوعات دیگر از جمله رگه‌هایی از واسوخت گرایبی در این غزل‌ها کمتر به چشم آمده است. مقاله حاضر کوشش می‌کند با نشان دادن نمونه‌هایی از شعر سعدی که رگه‌هایی از واسوخت گرایبی از قبیل گله از معشوق و سرزنش کردن او را در بر دارد، یادآوری کند که سعدی به این بخش از روابط عاشقانه که کار به شکوه و شکایت هم می‌کشیده، توجه داشته است. با نگاهی به شعر انوری و وحشی بافقی که پیش و پس از روزگار سعدی شعر سروده‌اند، بحث واسوخت گویی سعدی را دنبال کرده‌ایم.

کلمات کلیدی

واسوخت، سعدی، انوری، وحشی بافقی.

^۱ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

مقدمه

سعدی شیرازی - خداوندگار سخن عاشقانه - غزل فارسی را به مقام و مرتبتی رسانیده است که پس از او تقریباً هیچ کس نتوانسته است بر این همه لطافت و ذوق و شور و احساس حرفی بیفزاید.

این احساسات رقیق و نازک که بر آمده از طبع حساس و پاک شیخ شیراز است، به دلیل صداقت و سادگی سرشاری که دارند به آسانی حصار قرون و اعصار را در نور دیده، به ما رسیده است و این که چنین سخنانی به رغم دگرگون شدن جلوه‌ها و معیارهای عشق نزد مردمان روزگاران پس از شیخ، طراوت و تازگی خود را از دست نداده است بیشتر مدیون همان صداقت و سادگی است.

می‌دانیم که هنر سعدی در غزل سرایی آن نیست که در این زمینه مبتکر و آغازکننده است بلکه هنر او در آن است که توفیق یافت آنچه را که پیش از او سروده شده بود بازخوانی کند و با مرام و باور خویش در هم بیامیزد و به شکلی تازه‌تر و هنرمندانه‌تر عرضه کند.

به گواهی تاریخ ادبیات ما، شیوه غزل عاشقانه سرایی - و از معشوق سخن گفتن - در روزگار پیش از سعدی و در قرن ششم با کسانی چون سنایی، انوری و خاقانی آغاز شده بود و آن‌ها توانستند این سخنان احساسی را از تغزل آغاز قصاید خراسانی جدا کنند و به شکلی تازه و مستقل عرضه کنند.

در این میان سهم تاثیرگذاری انوری بر سعدی آشکارتر و برجسته‌تر است به گونه‌ای که مایه نزدیکی سعدی به انوری، همین زبان غزل سرایی تلقی شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۱۶)

با این همه به همان اندازه که سخن عاشقانه انوری به تغزل‌های مربوط به غلام ترکستانی نزدیکی زمانی و معنایی دارد، سعدی از این روش دور و برکنار است و اصلاً از هنرهای شگفت‌آور سعدی در غزل این است که توانسته است عشق ترکستانی و تعلق خاطر داشتن به معشوق از این دست را که معمولاً چیزی جز غلام و ترک لشکری نیست، بومی سازی کند و به شکلی آراسته و پیراسته به خواننده تقدیم دارد.

در مرور غزل عاشقانه سعدی در می‌یابیم که شاعر به صورت طبیعی همه فراز و نشیب‌های عشق را در بیان هنرمندانه خود جای داده است و البته عشق را با اخلاق در هم آمیخته است و به شکلی پاکیزه و دل‌پسند عرضه کرده است به عبارت دیگر «سعدی توانست عناصر پراکنده غزل از قبیل عشق و عاشقی و زیبایی و لطافت صوری و معنوی را به طرز شایسته‌ای یک جا جمع کند» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۸۸)

آنچه که غزل سعدی را در گرو پدیده هنری «سهل ممتنع» نگه می‌دارد این است که «غزل سعدی به رغم یکنواختی به چشم آمدن تنوع خوبی در همین محدوده بی‌انتهای از حیث حالات طرفین عشق دارد» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۲۰)

نکته شگفت‌انگیز در غزل سعدی آن است که طیفی وسیع و متنوع از معانی و برداشت‌های گوناگون را می‌توان در غزل او به نظاره نشست چه این که غزل او را دارای گونه‌ای «شاهد بازی» دانسته‌اند (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۶۳) یا این که غزل سعدی شرح ماجراهای «دل بدبخت» انسان است (دشتی، ۱۳۸۱: ۳۰۱) اما در مجموع باید گفت «در غزل سعدی تنها شاعری چیره طبع نیست بلکه چهره موجودی عشق ورزیده و آشنا به رموز عشق که از مزایای آن برخوردار شده و از رنج و محرومیت‌های همراه با آن بی‌نصیب نمانده نیز متجلی است» (صبور، ۱۳۸۴: ۳۷۶)

اگر از پاکی و بر مدار اخلاق بودن عشق سعدی سخن رفته است دقیقاً به علت تحمل کردن شاعر و تاب آوردن او در عرصه نامرادی‌ها و ناکامی‌های عشق است که مایه پایداری و استقامت او شده است که در عشق عمیقاً اعتقاد دارد بایست به یک عشق

پای‌بند ماند^۲ پس حرفی ندارد که شکوه و فریاد از عشق داشته باشد فریادی که بوی دل می‌دهد (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۵۴) اما پای از مسیر عشق بیرون نگذارد.

هنر بزرگ سعدی آن است که «به هم زبانانش آموخت که چگونه مهر بورزند و لطایف وجودی هم را کشف کنند، پس از آمدن سعدی، چشم‌های ایرانی به روی زیبایی و ظرافت خلقت، از پیش گشوده تر گشت» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۹: ۲۹۹)

مروری گذرا بر غزلیات سعدی به ما نشان می‌دهد که شیخ به حسب علاقه و شوقی که به طرح موضوع عشق داشته است و این که تجربه‌های خود از نوع دوستی و عشق به آدمیت را این گونه به زبان آورده است، تقریباً به تمامی زوایا و حواشی عشق هم توجه داشته است چه او اگر حتی تجربه‌ای شخصی هم از عشق نداشته باشد در مقام بازگو کننده تجربه‌های عشقی و احساسی دیگران هم که باشد در بیان همه اتفاقات و ماجراهای میان عاشق و معشوق کوشش به خرج داده است.

در این میان شیخ شیراز نمی‌توانسته است در روی کرد یک سو به و جانبدارانه صرفاً نکات مثبت و خوشایند رابطه‌های دوستانه و عاشقانه را بیان کند بلکه او خود را در مقامی می‌دیده است که از گله‌ها و شکوه‌ها و شکایت‌ها- که بخش جدانشدنی هر گونه دوستی و ارتباط انسانی است - هم پرده بردارد.

از این جهت است که می‌توان به فهرستی از انواع شکایت‌ها و گله‌ها که حتی منتهی به سرزنش و تهدید هم می‌شود دست یافت که اتفاقاً حضور این گونه مضامین موجب ارزشمند شدن بخش بزرگ‌تر اشعار یعنی شعرهای عاشقانه و احساسی شده است.

با عنایت به گله‌آمیز بودن درصدی از اشعار عاشقانه سعدی، به نظر می‌رسد بتوان آن‌ها را زیر عنوان سنتی و مرسوم «واسوخت» بررسی کرد که هم نشانه تسلط سعدی بر موضوع عشق ستایی و از قلم نینداختن این گونه با معشوق سخن گفتن است و هم یادآور آن است که وحشی بافقی که شاعر نام‌آور شیوه واسوخت است به یکباره و ناگهان به این شیوه دست نیافته است بلکه تجربه‌های شاعران پیش از خود به ویژه سعدی را پیش روی داشته است. اما تفاوت سعدی و وحشی این است که با وجود شاهکار از کار در آمدن مسمط وحشی (ریپکا، ۱۳۸۱: ۴۱۹) و بیشتر بودن ابیات واسوخت‌گرای سعدی از وحشی، توجه و اقبال عمومی به غزل سعدی بیش از مسمط وحشی بافقی است و این به ظرافت کار سعدی بر می‌گردد چیزی که وحشی فقط بخشی از این ظرافت هنری را در خود داشته است.

نگاهی به شیوه واسوخت و وقوع گویی

واسوخت در زبان فارسی‌زبانان هند به معنی روی برگردانیدن از چیزی است و در اصطلاح ادب آن است که «عاشق از معشوق روی برمی‌تابد و دیگر ناز او را نمی‌خرد و او را تهدید می‌کند که به سراغ معشوق دیگر خواهد رفت» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۶۰) نیز شعری را گفته‌اند که شاعر (عاشق) نسبت به معشوق تعرض یا گله یا شکایت دارد (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۵۳) این گله و شکایت از جفای معشوق و شرح ناسازگاری‌ها و دل‌آزاری‌های اوست (محجوب، ۱۳۸۱: ۱۹۱) نیز گفته‌اند در واسوخت شاعر از دلزدگی و روی برتافتن خود از معشوق و جستن معشوقی دیگر هم سخن می‌گوید (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۴۱۲) یا اعراض از معشوق است (غلامرضایی ۱۳۷۷: ۴۱۲) از طرفی وقوع گویی یعنی بیان واقعات رابطه عاشقانه در شعر هم که در دوره صفوی رایج شد شاعران وقوعی را به سمت سعدی سوق دارد (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۵۵۱) زیرا غزل سعدی از این استعداد هم بی‌بهره نیست گرچه وقوع‌گرایی را هم مانند واسوخت‌گرایی به شعر دوره خراسانی مرتبط کرده‌اند (موریسون، ۱۳۸۰: ۴۲۰)

در این که شیوه واسوخت از چه زمانی در ادب فارسی رایج شده است باید گفت از آغاز شعر عاشقانه فارسی و شکل گیری ارتباط میان عاشق و معشوق در شعر و پیدا شدن گله و شکایت از هم، این شیوه هم وجود داشته است هر چند که به این نام (واسوخت) بعدها موسوم نشده است.

پس نخستین خاستگاه واسوخت تغزل‌های شاعران دوره غزنوی است که معشوق در آن‌ها مقامی حقیر دارد^۳ (انوشه، ۱۳۸۱:۱۴۱۲) شاید به دلیل همین تحقیر شدن معشوق است که برخی محققان در آثار خود اصلاً نامی از واسوخت نبرده‌اند (فرشید ورد، ۱۳۶۳) و به تحلیل شعر وحشی بافقی هم پرداخته‌اند (یوسفی، ۱۳۷۷) این هم که شاعران عاشق پیشه به رغم این شکایت و ناله کردن‌ها، باز عشق ورزی را ادامه داده‌اند یادآور آن است که آنان خوش می‌داشته‌اند عشق را با همه فراز و نشیب‌هایش دنبال کنند و به هر شکل معشوق را از دست ندهند در این صورت این گونه شعرها «یادآور شعر و عشق عذری است. قهرمان از لحاظ روان شناختی و جامعه‌شناختی آزار طلب است نه آزارگر» (ستاری، ۱۳۷۳:۱۴۵)

اکنون ببینیم این شیوه واسوخت چگونه به سعدی رسیده است؟

می‌دانیم که این شیوه از شاعری بر پایه عشق‌ورزی در ادب فارسی رواج و جرایبانی تام داشته است. به نظر می‌رسد اگر بخواهیم ریشه و ساختار واسوخت را در غزل سعدی دنبال کنیم باید به اشعار انوری نگاهی داشته باشیم که غزل عاشقانه را پیش از سعدی به اوج رسانیده است.

انوری - سعدی

در این که شیوه شاعری انوری به‌ویژه در غزل‌سرایی مورد توجه سعدی بوده است تردیدی نیست «سبک اختراعی او به واسطه نزدیک کردن بیان شعری به محاوره حاصل گردیده و همین سبک پس از یک قرن سیر تکاملی در بهترین صورت و خوشترین اسلوب در زبان سعدی شیرازی جلوه کرد» (فروزان‌فر، ۱۳۸۰:۳۳۳)

این ارتباط هنری سعدی و انوری تا جایی است که می‌توان فهرستی از شباهت‌های لفظی و استقبال‌های سعدی از انوری را هم نشان داد (دشتی، ۱۳۸۱:۱۱۳) با این وجود به نظر می‌رسد کسانی مانند علی دشتی، دکتر شفیع کدکنی و دکتر شمیسا از شباهت‌های مصداقی میان غزل سعدی و انوری کمتر سخن رانده‌اند و بیشتر متوجه این مطلب شده‌اند که سعدی غزل عاشقانه انوری را به کمال رسانید.

یکی از این مصداق‌های قابل مقایسه میان انوری و سعدی همین گله معشوق کردن و او را سرزنش کردن است که به زعم ما گونه‌ای از همان واسوخت‌گرایی است که جزء جدانشدنی شعر عاشقانه است. برای نمونه این غزل عاشقانه انوری را می‌آوریم:

یار دل در میان نمی‌آرد وز دل من نشان نمی‌آرد
سایه بر کار من نمی‌فکند تا که کارم به جان نمی‌آرد
روز عمرم گذشت و وعده وصل شب هجرش کران نمی‌آرد
به سر او که عشق او به سرم یک بلا رایگان نمی‌آرد (ص ۷۹۹)

گاهی هم گله لحن تهدید به خود گرفته است:

هان ای صنم خواری مکن ما را فرازاری مکن آیم به تاتاری مکن تا در دسر نارم تو را (ص ۷۶۵)

و این که:

از وفای انوری چون روی گردانیده ای شرم دار از روی او آخر جفا تا کی کنی (ص ۹۳۷)
 کار به جایی رسیده است که انوری اظهار وفاداری خود را به معشوق حرفی بی معنی خوانده است:
 همی گفتم که تا عمرم تو را هرگز بنگذارم کنون حیران بماندستم از این گفتار بی معنی (ص ۹۳۴)
 این که انوری گله و شکایت از معشوق دارد و او را سرزنش می کند اما از جایگزین او سخنی به میان نمی آورد موهم آن
 است که شیوه واسوخت تا روزگار او - و بعد حتی تا زمان سعدی - فقط نیمه شکایت و شکوه اش مورد توجه است.
 البته یک نکته مهم به نظر می رسد و آن این که شاید به علت غلام بودن معشوق (معشوق ترکستانی) موضوع عوض کردن او
 و از نزد او پیش کسی دیگر رفتن و یا کسی را به او ترجیح دادن در نظام فکر و احساسات مردمان آن روزگار رایج نبوده است
 و گرنه در دوره وحشی بافقی که روی سخن او با معشوق بومی همین سرزمین است رفتن از نزدیکی نزد دیگری - در شعر -
 رایج می شود.

واسوخت در شعر سعدی

با این پیش زمینه و طرح این مطلب که شکوه و شکایت آمیخته با اندکی تهدید و سرزنش در شعر عاشقانه فارسی در سبک
 عراقی رایج و مرسوم بوده است به نمونه هایی از این شیوه مضمون پردازای اشاره می کنیم.
 گفتیم که شعر عاشقانه سعدی سراسر توجه و روی کردی به ساحت معشوق دارد اما شگفت این است که «نمی توان یک
 تصویر قابل رؤیت از معشوق واقعی غزل های ایرانی ترسیم کنیم زیرا اینها شخصیت تلفیقی ممزوج شده دارند در واقع کل
 صفات گاه همراه و هماهنگ در وجود این معشوقگان دیده می شود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۱۳۲۲)
 در مواجهه با این شخصیت تلفیقی است که هم خواهش و التماس و هم شکوه و شکایت از او در میان است و این گونه
 تعبیر است که به شعر فارسی طیفی منشور گونه بخشیده است و باز به همین دلیل است که خوانندگان شعر عاشقانه از پس قرن ها
 مطلوب و مقصود خود را در این شعرها می جویند.
 برخی مصداق های شکوه و کشایت سعدی از معشوق و اعتراض به او را نشان می دهیم.

۱. سرزنش کردن معشوق

این عنوان در صدر شعرهایی قرار می گیرد که شاعر در آنها با معشوق به گونه ای دیگر سخن رانده است و عمده ترین
 سرزنش سعدی بیان بی وفایی معشوق است:

ای سخت کمان سست پیمان این بود وفای عهد اصحاب (ص ۴۲۰)
 دیدی که وفا به جا نیوردی رفتی و خلاف دوستی کردی
 بیچارگی ام به چیز نگرفتی درماندگی ام به هیچ نشمردی
 من با همه جور از تو خشنودم تو بی گنهی ز من بیازردی (ص ۶۱۰)

نه تو گفتی که به جای آرم و گفتم که نیاری عهد و پیمان و وفاداری و دلبندی و یاری (ص ۶۲۲)
 نیز پیمان شکنی و بی اعتباری معشوق هم مورد گله و سرزنش است:

شکست عهد مودت نگار دلبندم برید مهر و وفا یار سست پیوندم
 تطاولی که تو کردی به دوستی با من من آن به دشمن خونخوار خویش نپسندم
 اگرچه مهر بریدی و عهد بشکستی هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم (ص ۵۵۰)

تو با این لطف طبع و دلربایی چنین سنگین دل و سرکش چرای
به یکبار از جهان دل در تو بستم ندانستم که پیمانم نیایی (ص ۵۹۷)
من ندانستم از اول که تویی مهر و وفایی عهد ناستن از آن به که ببندی و نیایی (ص ۶۰۰)

این هم که سعدی غزلی با ردیف «تا چند» دارد چیزی جز سراسر طرح گلّه و شکایت و سرزنش نیست:
آخرای سنگدل سیم ز نخدان تا چند تو ز ما فارغ و ما از تو پریشان تا چند
بیم آن است دمامم که برآرم فریاد صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تا چند
تو سرناز برآری ز گریبان هر روز ما ز جورَت سر فکرَت به گریبان تا چند (ص ۴۹۳)

هنر سعدی آن است که به جای یک بیت در میان یک غزل، گاهی یک غزل را به طرح گلّه و شکایت اختصاص می‌دهد:

یار با ما بی‌وفایی می‌کند بی‌گناه از من جدایی می‌کند
شمع جانم را بکشت آن بی‌وفا جای دیگر روشنایی می‌کند
جو فروش است آن نگار سنگدل با من او گندم نمایی می‌کند (ص ۴۹۹)

سعدی دوست را متهم می‌کند که سخن دشمنان را شنیده است:

خطا کردی به قول دشمنان گوش که عهد دوستان کردی فراموش (ص ۵۳۳)

گلّه سعدی از رفتار دو گانه معشوق هم هست:

برآمیزی و بگریزی و بنمایی و بربایی فغان از لطف قهر اندود و زهر شکر آمیزت (ص ۴۲۵)

سعدی معشوق را سرزنش می‌کند که چرا آبروی او را برابر دشمنان برده است:

این طریق دشمنی باشد نه راه دوستی کابروی دوستان در پیش دشمن می‌بری (ص ۶۲۴)

۲. هشدار دادن به معشوق

گونه‌ای دیگر از واسوخت گویی و حرف‌های نه‌چندان مهربانانه به معشوق زدن، او را از برخی پیشامدها هشدار دادن است

از جمله این که: ای معشوق! حسن تو همیشه بر دوام نخواهد بود:

حسن تو دایم بدین قرار نماند مست تو جاوید در خمار نماند
ای گل خندان نو شکفته نگه دار خاطر بلبل که نوبهار نماند
حسن دلاویز پنجه ای است نگارین تا به قیامت بر او نگار نماند (ص ۴۹۱)

یا این که جوانی فرصتی کوتاه بیش نیست:

روز بازار جوانی پنج روزی بیش نیست نقد را باش ای پسر کافت بود تاخیر را (ص ۴۱۵)

هشدار سرزنش آمیز سعدی آن است که چرا معشوق از خدا نمی‌ترسد:

گرفتت که نیامد ز روی خلق آزرَم که بی‌گنه بکشی از خدا نترسیدی؟ (ص ۶۱۲)

نیز به او می‌گوید که اگر می‌خواهی زیباروی درویشان (عاشقان) باشد بایست کبر را کنار بگذارد:

کبر یک سونه اگر شاهد درویشانی دیو خوش طبع به از حور گره پیشانی (ص ۶۴۱)

۳. تهدید کردن معشوق

این هم مصداقی دیگر از واسوخت‌گرایی و درشت رفتار کردن با معشوق است از جمله بیان این که در فکر من است که از دست معشوق به جای دیگری برود:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر (ص ۵۲۱)
 و نیز به معشوق می‌گوید که کاری مکن که دست به نفرین برآورم:
 غم تو دست برآورد و خون چشمم ریخت مکن که دست برآرم به ربا ای دوست (ص ۴۴۹)
 تهدید کردن به این که ممکن است آن اتفاق تلخ (جدایی) هم پیش آید در شعر سعدی به چشم می‌آید:
 صبر به طاقت آمد از بار کشیدن چند مقاومت کند جبه و سنگ صدمنی
 غم _____ جمع نمی‌شود دگر هر چه تو می‌پراکنی (ص ۶۳۸)
 از همه کس رمیده ام با تو درآرمیده‌ام

و باز به او می‌گوید که خیلی به حسن خود اعتماد مکن که آه عاشقان در کمین آینه حسن توست:
 ایمن مشو که رویت آینه‌ای است روشن تا کی چنین بماند وز هر کناره آهی (ص ۶۴۹)

۴. بر شمردن عیب معشوق

این شیوه در واقع گونه‌ای به کار بردن زبان صراحت درباره معشوقی است که قاعدتا بایست با او به نرمی سخن گفت و بلای عشق و جفای او را به جانم کشید.

هر چه در وصف تو گویم به نکویی هست عیبت آن است که هر روز به طبعی دگری (ص ۶۱۴)
 هر چه در حسن تو گویند چنانی به حقیقت عیب آن است که با ما به ارادت نه چنانی (ص ۶۴۳)
 با این همه عیب سعدی البته چندان هم بی وفا و ناجوانمرد نیستم
 ولیک با همه عیب از تو صبر نتوان کرد بیا و گر همه بد کرده ای که نیکویی (ص ۶۰۲)

۵. نامگذاری‌های دشنام آلود

یکی دیگر از شگردهای سعدی برای بیان نارضایتی خویش از دوست او را به لقب‌ها و نام‌هایی نه چندان مثبت خوانده است تعبیراتی گوناگون که معمولا حول محور بی‌وفایی و عهدشکنی و ناپایداری است^۴

ستمگرا دل سعدی بسوخت در طلبت دلت نسوخت که مسکین امیدوار من است (ص ۴۲۲)
 اگر آن عهد شکن با سر میثاق آید جان رفته است که با قالب مشتاق آید (ص ۵۱۵)
 سست پیمانان به یک ره دل زما برداشتی آخر ای بد عهد سنگین دل چرا برداشتی (ص ۶۰۸)
 درشت خوبی و بد عهدی از تو نپسندند که خوب منظری و دلفریب منظوری (ص ۶۲۵)
 ای باد صبحدم خبر دلستان بگوی وصف جمال آن بت نامهربان بگوی (ص ۶۴۸)
 دلبرست مهر سخت کمان صاحب دوست روی دشمن خوی (ص ۶۰۲)

در جایی دل معشوق با سنگ مقایسه شده است و از سنگ سخت‌تر معرفی شده است:

آه سعدی اثر کند در سنگ نکند در تو سنگدل اثری

سنگ را سخت گفتمی همه عمر تا بدیدم ز سنگ سخت تری (ص ۶۱۸)

۶. منت نهادن بر معشوق

هر چند این شیوه منت نهادن در شعر وحشی بافقی بیشتر خود را نشان می دهد اما در شعر سعدی هم رگه هایی از آن به چشم می آید.

خاطر از مهر کسان برداشتم از بهر تو چون تو را گشتم تو خود خاطر ز ما برداشتی
(ص ۶۰۸)

سعدی انتظار دوست کشیدن را به شیوه ای منت گونه مطرح می کند:

عمری به بوی یاری کردیم انتظاری زان انتظار مارا نگشود هیچ کاری (ص ۶۲۱)
نیز به گونه ای سازش با طبع ملول درست را مطرح می کند که بوی منت از آن می آید:
با طبع ملولت چه کند دل که نسازد شرط همه وقتی نبود لایق کشتی (ص ۶۰۷)

۷. بیان بی خیالی معشوق

برای گله و شکایت کردن سعدی از معشوق بی خیالی و بی توجهی او نسبت به عاشق هم دست مایه قرار گرفته است. می دانیم که معشوق مظهر آرامش و سکون و عاشق نماد بی تاب و بی قراری است. طرح این موضوع و به زبان آوردنش چیزی جز حرکت در مسیر واسوخت گویی نیست:

گرفتم آتش پنهان خبری نمی داری نگاه می نکنی آب چشم پیدا را (ص ۴۱۲)
مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب داری طاقت نماند مارا (ص ۴۱۳)
تو را ز حال پریشان ما چه غم دارد اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد
تو را که هر چه مراد است می رود از پیش زبی مرادی امثال ما چه غم دارد (ص ۴۷۲)

۸. عرض اندام کردن مقابل معشوق

سعدی که مانند هر عاشق دیگر در برابر معشوق خود را از خاک کمتر می داند و در دوری او خواب و قرار ندارد و غم سرزنش دوست و دشمن را ندارد، گاهی به جای می رسد (یا معشوق او در موقعیتی قرار می دهد). که مجبور می شود در برابر معشوق عرض اندام کند و خودی نشان بدهد این به معنی آن است که معشوق جامع انحصاری همه صفات و حالات نیک نیست و عاشق هم چیزی از او کم ندارد.

غزلی که سعدی با ردیف «ما نیز بد نیستیم» سروده است^۱ اوج چنین حالت و رفتاری است که عاشق در برابر معشوق از خود نشان داده است:

ای سرو بالای سهی کز صورت حال آگهی	وز هر که در عالم بهی ما نیز هم بد نیستیم
گفتی به رنگ من گلی هر گز نبیند بلبلی	آری نکو گفتمی ولی ما نیز هم بد نیستیم
تا چند گویی ما و بس کوه کن ای رعنا و بس	نه خود تو زیبایی و بس ما نیز هم بد نیستیم
گفتی که چون من در زمی دیگر نباشد آدمی	ای جان لطف و مردمی ما نیز بد نیستیم
گر تو به حسن افسانه ای یا گوهر یکدانه ای	از ما چرا بیگانه ای ما نیز بد نیستیم
سعدی گر آن زیبا قرین بگزید بر من همنشین	گوهر که خواهی برگزین ما نیز بد نیستیم

(ص ۵۷۲)

۹. به روی معشوق آوردن

گفتیم که سعدی در غزل عاشقانه به جای این که از ترک کردن و بر جای گذاشتن معشوق سخن بگوید از رفتن او سخن گفته است. در اشعار سعدی غزلی است که چنین بر می آید دوست مدتی را از سعدی دور بوده و به جاهایی که نباید می رفته، رفته است اینک سعدی در بازگشت او و با دیدن اوضاع ظاهری اش مطالبی را به صورت کنایه و تعریض و ایهام به روی او می آورد که شاید در واسوخت گویی این شیوه مضمون پردازی بی نظیر باشد و حتی در مکتب وقوع هم این گونه کسی با معشوق سخن نگفته است:

ای لعبت خندان لب لعلت که مزید است	جرم از تو نباشد گنه از بخت رمیده است
با این جمله بر آمیزی و از ما بگریزی	وی باغ لطافت به رویت که گزیده است
نیک است که دیوار به یکبار بیفتاد	تا هیچ کس این باغ نکویی که ندیده است
رفت آن که فقاع از تو گشایند اگر بار	ما را بس از این کوزه که بیگانه مکیده است
سعدی در بستان هوای دگری زن	وین کشته رها کن که در او گله چریده است

(ص ۴۳۴)

این غزل را سراسر شعر جنسی و شهوانی نامیده‌اند (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۱۰۲) و می توان آن را گل سرسبد واسوخت گویی سعدی نامید که این گونه هنرمندانه معشوق را مورد پرسش قرار می دهد که کجا بوده است و سرانجام به جای این که به او بگوید که این کشتزار را رها کن که گله در او چریده است! و سراغ کسی دیگر برو.

در جایی دیگر هم سعدی به فغان و الامان آمده است صراحتاً به معشوق می گوید گیرم ارزش و زیبایی داری اما مثل همه ما از نطفه آفریده شده‌ای و دیگر این که اگر ما هم سراغ تونیایم تو نمی توانی حسن و زیبایی خود را حبس کنی و نشان ندهی:

تو با این حسن نتوانی که روی از خلق در پوشی	که همچون آفتاب از جام و حور از جامه پیدایی
گرفتم سرو آزادی، نه از ماء مهین زادی	مکن بیگانگی با ما چو دانستی که از مایی

این هم که در جایی معشوق را «گیاه خود رو» نامیده است و بی ریشه بودن را به رویش آورده است چیزی جز طرح تازه‌ای از واخواست گرایبی نیست:

تو از نبات گرو پرده ای به شیرینی به اتفاق ولیکن نبات خودرویی (ص ۵۹۷)

نتیجه گیری

۱. واسوخت گویی یا سرودن شعری سرزنش آمیز و شکایت آلود برای معشوق از سده‌های نخست شعر فارسی وجود داشته است اما به دلیل متنوع بودن مصداق‌های معشوق در شعر شاعران (غلام، ترک لشکری و...) بازتاب‌هایی متفاوت هم داشته است یعنی زیبایی مضمون واسوخت در شعر فرخی سیستانی به اندازه زیبایی همین مضمون در شعر سعدی و وحشی بافقی نیست.

۲. این که کسانی مانند شبلی نعمانی، وحشی بافقی را آغازکننده و پایان‌دهنده واسوخت شمرده‌اند (انوشه، ۱۳۶۱: ۱۴۱۳) سخنی درست نیست و چنین بر می آید که وحشی بر پایه آثار پیش از خود به ویژه غزل سعدی این مضمون را فراهم کرده است زیرا در دوره تیمور و شاهرخ سعدی یکی از کسانی است که بیشتر شاعران او را برای استقبال و تضمین شعر مورد توجه قرار می دهند. (یار شاطر، ۱۳۸۳: ۱۴۱)

۳. انوری کسی است که تاثیر زیاد بر شیوه غزل سرایی سعدی دارد و حتی شیوه گله و شکایت کردن از معشوق هم مورد توجه اوست و سعدی در این زمینه تحت تاثیر انوری است هر چند که اگر این تاثیر ادبی هم نبود هر شاعری در بیان روابط عاشقانه، بخش گله و شکایت را (که لازمه روابط همه انسانهاست) هم مد نظر دارد.
۴. سعدی کوشش می کند حتی شکوه و شکایت را به نرمی و آرامی بیان کند و گاهی در لابلای ابیات شکوه آمیز از دوستی و پیمان عشق و وفاداری خود سخن به میان می آورد. به عبارت دیگر به دلیل پای بندی سعدی به اصول اخلاقی - که حفظ دوستی ها هم نقطه برجسته مفاهیم اخلاقی است - کوشش کرده است حتی شکایت ها هم بوی دوستی و مهر داشته باشد (ص ۴۸۴ کلیات)
۵. هنر سعدی که مردی پای بند اخلاق و وفاداری است در آن است که به جای ترک کردن معشوق، از رفتن او و سرگردان شدن خود سخن به میان آورده است (به خلاف شیوه وحشی)
۶. کوشش سعدی در توجه به واسوخت طرح نیمی از موضوع یعنی گله و شکایت است نه ترک کردن و رفتن زیرا سعدی در رعایت اخلاق عاشقانه تابع دیدگاه یک دل و یک دلبر است و نمی خواهد به موضوع ترک معشوق و سراغ دیگری رفتن دامن بزند.
۷. توجه به بسامد موضوعات و مضامین نشان می دهد که سعدی بیشتر شاعر مهر و دوستی است تا گله و شکایت. از این رو شاید بتوان گفت که سعدی با طرح مضامین گله و شکایت و سرزنش در پی یاری رساندن به کسانی است که در شعر عاشقانه دنبال چنین مضامینی می گردند (که وصف حالشان به شمار می رود).
۸. تقریباً همه شکل ها و مصداق های واسوخت گرایی در غزل سعدی هست از تعبیر بی خیالی معشوق نسبت به عاشق تا این که تو هم یکی مثل ما هستی و ما هم مقابل تو چیزی کم نداریم اما بسامد اشعاری که گله و شکایت معمولی یک عاشق را طرح می کنند بیش از اشعاری است که با صراحت به معشوق درشت گویی می کند.
۹. این هم که در غزل های مختوم به حرف «ی» مضمون های واسوخت بیشتر به چشم می آید یادآور آن است که معشوق بایست مورد خطاب قرار می گرفت تا شکایت و سرزنش از او طرح می شد.
۱۰. سعدی چند غزل دارد که مطلع و ابیات آغازین آن (گاهی تا میان غزل) لحن شکایت و سرزنش دارد که در متن نمونه هایی از آن را یاد کردیم این شیوه یادآور آن است که شاید کسانی از سعدی درخواست کرده اند با این مضمون غزلی برایشان بسراید که وصف الحال آنان باشد و سعدی در خواست آنان را اجابت کرده است و گرنه خود شاعر در یکی بیت می تواند مضمون را طرح کند.

پی نوشت ها

۱. این تعبیر بومی سازی ناظر به این است که سعدی به آرامی و هنرمندانه تعبیرات مربوط به معشوق ترکستانی (غلام) را مانند خرید و فروش شدن و ... به روشی احساسی و اخلاقی بازگویی کرده است در این باره مقاله ای با نام سیمای معشوق ترکستانی در شعر سعدی فراهم کرده ایم.
۲. سعدی گفته است :
- غلام همت آتم که پای بند یکی است به جانبی متعلق شد از هزار برست (ص ۴۲۵)
۳. مثلاً منوچهری دامغانی در تغزل قصیده ای که در مدح ابوالحسن عمرانی است به معشوق می گوید:
- صنما گرد سرم چند همی گردانی زشتی از روی نکو زشت بود گردانی
یا بکن آنچه شب و روز همی وعده دهی یا مکن وعده هر آن چیز که نتوانی
از حد و غایت نافرمانی مگذر ندهی داد و همی داد ز من بستانی (ص ۱۴۲)

- فرخی سیستانی هم در تغزل قصیده‌ای که در ستایش خواجه احمد حسن میمندی است می‌گوید:
- ای وعده تو چون سر زلفین تو نه راست آن وعده های خوش که همی کرده ای کجاست
 با من همه حدیث وفا داشتی عجب آگه نبوده ام که تو را پیشه جز وفاست (ص ۲۳)
۴. این که برخی از این دشنام‌ها مطلع غزل قرار گرفته است یعنی حرف اصلی و اساسی شاعر بوده است و سعدی برای سر سخن باز کردن مجبور شده است با گله و دشنام غزل را آغاز کند.
۵. منظور مسمط معروف وحشی بافقی است که می‌گوید من باعث رونق و شهرت معشوق شدم و گرنه او گمنام بود... (ص ۲۹۳)
۶. خود ردیف «چه غم دارد» گویای این بی‌توجهی و بی‌خیالی معشوق است.
۷. در چاپ فروغی به صورت قطعه است اما در نسخ دیگر به صورت غزل است. البته غزل اعتبار ردیف طولانی‌اش قافیه پایانی مصراع دوم را به صورت مرتب ندارد و ابیات قافیه میانی دارند.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۸۹)، **جام جهان بین**، تهران، نشر قطره، چاپ دوم.
۲. _____ (۱۳۸۸)، **چهار سخنگوی وجدان ایران**، تهران، نشر قطره، چاپ پنجم.
۳. انوری ایبوردی (۱۳۶۴)، **دیوان اشعار**، به تصحیح محمدتقی مدرس، رضوی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۴. انوشه، حسن (۱۳۸۱)، **فرهنگنامه ادبی فارسی**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
۵. حمیدیان، سعید (۱۳۸۳)، **سعدی در غزل**، تهران، نشر قطره.
۶. دشتی، علی (۱۳۸۱)، **در قلمرو سعدی**، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم.
۷. ریکه، یان (۱۳۸۱)، **تاریخ ادبیات ایران**، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰)، **با کاروان حله**، تهران، علمی، چاپ ششم.
۹. ستاری، جلال (۱۳۷۳)، **سیمای زن در فرهنگ ایران**، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم.
۱۰. سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۵)، **کلیات سعدی**، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم.
۱۱. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۸)، **زمینه اجتماعی شعر فارسی**، تهران، اختران، زمانه.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)، **سیر غزل در شعر فارسی**، تهران، فردوس.
۱۳. _____ (۱۳۷۸)، **شاهد بازی در ادبیات**، تهران، فردوس.
۱۴. _____ (۱۳۸۳)، **سبک شناسی شعر**، تهران، میترا.
۱۵. صبور، داریوش (۱۳۸۴)، **آفاق غزل فارسی**، تهران، زوار، چاپ دوم.
۱۶. غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷)، **سبک شناسی شعر فارسی**، تهران، جامی.
۱۷. فرخی سیستانی (۱۳۸۰)، **دیوان اشعار**، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، چاپ ششم.
۱۸. فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۳)، **درباره ادبیات و نقد ادبی**، تهران، امیرکبیر.
۱۹. فروزان فر، بدیع الزمان (۱۳۸۰)، **سخن و سخنوران**، تهران، خوارزمی، چاپ ششم.
۲۰. گلچین معانی، احمد (۱۳۷۴)، **مکتب وقوع**، مشهد، دانشگاه فردوسی.
۲۱. محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۱)، **خاکستر هستی**، تهران، مروارید، چاپ دوم.
۲۲. منوچهری دامغانی (۱۳۸۱)، **دیوان اشعار**، به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران، زوار، چاپ چهارم.
۲۳. موریسون، جورج و دیگران (۱۳۸۰)، **ادبیات ایران از آغاز تا امروز**، ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.
۲۴. میر صادقی، میمنت (۱۳۷۶)، **واژه نامه هنر شاعری**، تهران، مهنازع چاپ دوم.
۲۵. وحشی بافقی (۱۳۶۶)، **دیوان اشعار**، ویراسته حسین نخعی، تهران، امیرکبیر، چاپ هفتم.

۲۶. یارشاطر، احسان (۱۳۸۳)، **شعر فارسی در عهد شاهرخ**، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۲۷. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۷)، **چشمه روشن**، تهران، علمی، چاپ هشتم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی